



از آن شماس است

# پیروزی

تأثیرات رهبری آیت الله خامنه‌ای بر شیعیان لبنان

سید حسن نصرالله  
دبیر کل حزب الله لبنان

یا با ایشان مخالفت می‌شود با تعجب و ناراحتی می‌گویند که اینها آقا را و قدر او را نمی‌شناسند.

این سرزمین یک روز هم تحت لوای ولایت امیرالمؤمنین (ع) نبوده و شیعه هرگز حاکمیت نداشته تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۴۰۰ سال شیعه مستضعف و فقیر بود. ما تا سی سال پیش یک مؤسسه یا مدرسه نداشتیم، اما شیعه امروز قوی‌ترین طایفه لبنان است. از لحاظ نظامی قوی‌ترین نیرو هستیم در لبنان و قابل مقایسه با اسرائیل شده‌ایم.

حزب ... بزرگترین حزب سیاسی لبنان است. یکی از ممتازترین رادیوها و بهترین شبکه‌های عربی (المنار) برای حزب ... است. شیعه قوی‌ترین جریان را در لبنان دارد و الان دیگران از ما تقیه می‌کنند. برعکس گذشته که ما تقیه می‌کردیم. ما الان هر کاری بخواهیم در لبنان می‌کنیم. از لحاظ مهار فساد در حال پیشرفت هستیم. الان اسلام را با حزب ... می‌شناسند لذا حرکت‌های اسلامی سنی باید بیایند نزد حزب ... تا به عنوان یک حرکت اسلامی شناخته شوند. همه فلسطینی‌ها فقط یک طرف مذاکره دارند و آن حزب ... است. ما آینده را برای خودمان می‌دانیم. امیدواریم اسرائیل یک روز حماقت کرده به جنوب لبنان حمله کند زیرا آنچه ما آماده کرده‌ایم به ذهن شارون هم خطور نمی‌کند.

منبع: [www.aviny.com](http://www.aviny.com)

به نقل از خبرگزاری فارس

تاریخ انتشار: ۸۳/۰۸/۲۸

<http://www.aviny.com/news/83/08/28/03.aspx>

naeb.blogfa.com

احتمالات را در نظر بگیرند خیلی خوب است، ولی این مصالحه اصلاً نخواهد شد [نفرمود بعید می‌دانم] برگردید لبنان و خودتان را قوی کنید که وضع بهتر خواهد شد. «برگشتیم، بعد از حدود یک ماه انتفاضه اول آغاز شد و در کمال ناباوری همگان، روند صلح شکست خورد.

قضیه دوم در مورد عقب نشینی اسرائیل بود. همه معتقد بودند که محال است عقب نشینی از مرزها آن هم بدون قید و شرط. رفتیم خدمت آقا؛ فرمودند: «من تحلیل شما را قبول ندارم.» ولی صریح نفرمودند. بعد از چند روز فرماندهان ما رفتند تهران خدمت آقا. عادتاً اینها طول عمر مسئولیت شان دو سال بود. لذا عده‌ای از این‌ها برای جانشینی فرماندهان شهید آماده شده بودند. ابتدا فقط برای نماز از آقا اجازه گرفته بودیم. بعد درخواست دست بوسی کردیم. بعد خودشان فرمودند که کمی صحبت کنیم.

فرمودند: «پیروزی شما خیلی نزدیک است، نزدیکتر از آن چه شما به ذهنتان برسد، همه شما با چشمان خود خواهید دید.» و بعد از چند روز ما دیدیم بدون دلیل اسرائیل دارد فرار می‌کند.

مساله آخر که البته هنوز آن را ندیده‌ایم مربوط به وقتی است که ما در جنوب لبنان پیروز شدیم. خدمت آقا رسیدم و من با تأسف و ناامیدی گفتم: «حضرت آقا هجده سال طول کشید تا حزب ... جنوب لبنان را آزاد کرد، فلسطین چقدر طول خواهد کشید؟!» آقا فرمودند: «حالا که پرسیدید می‌گویم که اعتقاد دارم آزادی قدس کمتر از آن طول می‌کشد.»

اما در مورد لبنان، آقا در لبنان بسیار محبوب هستند طوری که در لبنان وقتی شنیده می‌شود کسی در ایران به آقا انتقاد می‌کند

۲۱ سال قبل یا بیشتر، به سال پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ شیعیان لبنان (و همچنین اهل سنت) منفعل بودند اما توجه خوبی به امام (ره) شد و ایشان تأثیر فراوان بر ملت لبنان داشتند، اقتصادی، فرهنگی و...، مخصوصاً در سطح جوانان. استجابات «یا محول الحول و الاحوال» بود. قبل از سفر امام (ره) از نجف به فرانسه شیعیان لبنان ایشان را نمی‌شناختند ما که طلبه بودیم فقط ایشان را مرجع می‌دانستیم چون لبنانی‌ها به درس‌های عربی می‌رفتند (بیشتر آیت ... خوئی و آیت ... صدر). تا سفر به نوفل لوشاتو که مستقیماً مصاحبه کرد. یک دفعه اعتقاد عجیبی در عرض چند روز در مردم لبنان به امام پیدا شد که خدایی بود. سال ۵۹ جنگ تحمیلی شروع شد. اسرائیلی‌ها از پیروزی انقلاب وحشت کردند. «بگین» تهدید کرد که: «اگر امام خمینی (ره) نیروهایش را به فلسطین بفرستد، این نیروها را نابود خواهم کرد.» جزو پیشگویی‌هایشان هم هست که «یهودیان کنار هم جمع می‌شوند و نابودی آنها زمانی است که انقلابی در شرق شود و یکی از فرزندان انبیا هم نام یکی از انبیای بنی اسرائیل قیام می‌کند.» با جنگ تحمیلی امیدوار شدند که این اتفاق نخواهد افتاد. دو - سه سال بعد از شروع جنگ خرمشهر آزاد شد.

روزی که خرمشهر آزاد شد روز بعدش اسرائیل به لبنان حمله کرد. اسرائیلی‌ها یقین داشتند که یک تحول بزرگ در منطقه به وجود آمده است و قطعاً هدف امام (ره)، بیت المقدس است؛ پس برای دفاع باید به جلو می‌آمدند. لذا لبنان را تصرف کردند. زیرا لبنان پر از شیعه بود و از لحاظ فکری نزدیک به ایران.

بعد از حمله به لبنان در دو ماه حزب ... به وجود آمد. همه جوان بودند. سید عباس موسوی، بزرگترین عامل جریان، ۲۶ ساله بود

و آن چه طبیعتاً باید ۲۰ سال بعد تشکیل می‌شد، دو ماهه تشکیل شد. سپاه پاسداران آمد و در سوریه و لبنان مستقر شد. جمهوری اسلامی هر چه در توان داشت برای لبنان می‌داد. آن موقع جمعی رفته بودند خدمت امام (ره) و گفته بودند ما مقلد به شما ایم و شما رهبر ما هستید، امام (ره) فرمودند: «از صفر شروع کنید و با همین نیروی کم مبارزه کنید که پیروز خواهید شد. من از همین حالا می‌بینم که پیروزی از آن شماست.» با خود می‌گفتم یعنی چه؟ به هر حال از حضرت امام (ره) خواستیم که در مسأله لبنان یک کسی نماینده شما باشد که مزاحم وقت حضرت تعالی نشویم. امام (ره) آن زمان فرمودند: «نماینده تام‌الاختیار من آقای خامنه‌ای هستند». ایشان هم خیلی با ما مهربان بودند. از زمان انعقاد نطفه حزب ...، آقا مسئول ما بود، ایشان در مسائل بین‌المللی کارشناس تر از همه کارشناسان است. بیشتر از نصف لبنان تحت اشغال بود که طی سه سال توانستیم ارتش اسرائیل را اولین بار عقب برانیم. البته آن موقع تبلیغات نداشتیم و دنیا نفهمید که چه شده است. آن موقع ارتش و دولت لبنان هم با ما دشمن بود.

خلاصه کار را ادامه دادیم؛ اما امام (ره) فرموده بودند تا اخراج کامل ادامه دهید.



موقعی که امام (ره) رحلت کرد. رسیدیم خدمت آقا که الان شما رهبر ما هستید، یک نفر را معرفی کنید تا زیاد مزاحم شما هم نشویم. آقا فرمودند: «نه خیر، مسأله اسرائیل و لبنان مربوط به من است و من خودم مسئول این مسأله هستم.» آقا خصوصیات تک تک ما را می‌شناختند. این ارتباط عمیق از مهمترین عوامل پیروزی و از بزرگترین برکات برای حزب ... بود.

اما چند قضیه از رهنمودهای حضرت آقا:

اولین قضیه این که یک روز بعد از جنگ دوم خلیج فارس در کنفرانس مادرید عرب‌ها و اسرائیلی‌ها را جمع کردند برای صلح خاورمیانه که آقا هم یک پیام مهم علیه آن داد. همه رفته بودند، رئیس جمهور سوریه، لبنان و... پشتیبان بین‌المللی هم داشتند، مثل آمریکا و شوروی. صلح به نظر ما و همه صاحب نظران قطعی بود. رسیدیم خدمت آقا و گفتیم که ما تنها ماندیم. فرمودند: «درست است که همه دنیا جمع شده‌اند ولی من به شما می‌گویم صلح نخواهد شد و کنفرانس موفق نخواهد بود.» در شرایطی بود که تحلیل‌گران می‌گفتند کار تمام شد. حتی بعضی آقایان در ایران هم این نظر را داشتند. اسحاق رابین و حافظ اسد با واسطه مذاکره می‌کردند و نزدیک به توافق بودند. من یادم هست آن روز نهادهای ذریبط ایران گفتند که واقعاً تمام شد، چون اسحاق رابین و اسد به توافق رسیده‌اند.

نمی‌دانستیم چه کنیم. نظرات مختلفی بود. مثلاً بعضی می‌گفتند اسلحه‌ها را بفروشید، وارد معادلات و زدوبندهای سیاسی بشوید! مانده بودیم که چه کنیم. رفتیم خدمت آقا و گزارش و تحقیقات و... را عرض کردیم، آقا خندید و فرمود: «این که